

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س. رها
۰۵ دسمبر ۲۰۱۳

جستارهایی در نقد خز عبلات «مطهری» تحت عنوان «علل گرایش به مادی گری» بخش چهارم

«مکتب مادی مکتب انحصار است و مکتب الهی مکتب ضد انحصار» (علل... ص ۱۲)

چه جالب است زمانی که آدم وجدان و شرف خود را در پاکت کرده و به رود «گنگا» بیندازد!!، زیرا، راستش این «وجدان»، حیثیت، شرف و غیرت نیز خودش یک انحصار است که انسان را از انجام دادن بسا کارها مانع می شود. مسئول کسی است که خود آگاهی داشته باشد و از وجدان و شرف انسانی برخوردار باشد، فقط و تنها فقط در این صورت است که انسان می تواند به وضعیت رقت بار خود و جامعه خود پی برده و دست به عصیان می زند. دیوانه نه به این خاطر که انسان نیست، از او انتظار و چشم داشت درست بوده نمی تواند، بلکه دلیل مسئول نبودن فرد دیوانه و بیهودگی انتظار داشتن دیگران از او، نداشتن آگاهی انسانی و وجدان و شرف بیدار است، نه «انسان» به معنای داشتن دو چشم و دو گوش و بینی و پیشانی بدون موی و راست راست راه رفتن!!

شخصی که به هیچ خدا و قوه ماوراءالطبیعه ای باور ندارد، اگر در بیابانی، زنی لخت و بی پروائی را ببیند، - از همان زن هائی که جناب مطهری و امثالهم برای مسلمانان در بهشت وعده می دهند، تا در دنیا زن های زیبا و صورتی شان را به راحتی از چنگ شان در آورند- و هیچ مانعی برسر راه این که؛ اگر شخص بخواهد بالای زن تجاوز کند، وجود نداشته باشد، در اینجا فقط یک چیز است که شخص متمایل به تجاوز را از کارش باز می دارد، و او مانع، «وجدان» و «حیثیت» خود، وزن است که باین کارش از بین می رود. یعنی اگر در این مسأله کمی دقت کنیم، می بینیم که در چنین موقعیتی، «وجدان» و «شرف» شخص، «انحصار»ی را برایش به وجود آورده و شخص را از داشتن «آزادی مطلق» محروم ساخته است، و اگر شخص در این حالت وجدان و حیثیت مرده ای می داشت- مانند جناب مطهری، که برای زدن حریف از هیچ رذالت و حقارت و زبونی و دروغ بافی ابا ندارد- به راحتی می توانست بالای زن تجاوز کند، بدون این که از هیچ عذابی رنج ببرد و بدون این که سنگسار و شلاق در انتظارش باشد و بدون این که از طلاق شدن زنش توسط ملای قریه ترسی داشته باشد. آیا این انحصار {وجدان} که باعث شده تا حیثیت تبار انسان ها از لکه دار شدن نجات یابد و ارزش های یک انسان محترم شمرده شود، محکوم به از بین بردن است، یا تقویت؟؟!! آیا این که شخص فقط به خاطر این که یک انسان است و ارزش های انسانی در او نهفته است و جانب مقابل نیز هم چنان، و خود، رابطه ای دارد با شخص جانب مقابل و هر دو از یک سرنوشت و سرشتی برخوردار است و همین رابطه انسان و انسانیت باعث شده تا

شخص از زیر پا گذاشتن حریم ارزش های تبار انسان ها بر خود بلرزد و شکستن آن حریم را ننگ شمارد و در این جا هیچ وهم و خیال و خرافه و دروغ و هیچ نیروی متافیزیکی را که دیگران آن را دستاویز همه جنابیت های خود ساخته اند، وجود نداشته باشد و به گفته برتراند راسل: «کار درست را به دلیل درست بودنش انجام دهد نه برای این که راهی است به بهشت» به راستی این انحصار، قابل قدر نیست و از ارزش لایتنامی برخوردار نیست؟! آیا فقط در این صورت نیست که ارزش انسان و مسؤلیت انسان ها معنا و مفهومی به خود می گیرد؟!!

مطهری که مثل همیشه خواسته است در اینجا نیز تیری را به هدف نامعلومی به هوا شلیک کند، اندکی هم به این نیندیشیده است که؛ ممکن است همین تیر دوباره از هوا بر سر خودش فرود بیاید، او طبق معمول باز بی پایه سخن گفته است و برای این که مردم بدانند: «مطهری کتاب قطوری نوشته است»، به پرت و پلاگویی روی آورده و ناآشایانه سیاه بر روی سفید نوشته است و جعل پردازی کرده است.

هدف از نگارش سطور بالا این بود که؛ برای این که کسی بتواند در جعل پردازی و هرزه لائی و ژاژخوانی، به پای مطهری برسد و همچون او، هذیان بگوید و ردالت پیشگی کند، ایجاب می کند که عیناً همانند مطهری، انحصار وجدانی خود را دریده و خود را از قید وجدان و غیرت و شرافت و حیثیت انسانی رها سازد، که مطهری خرسندانه و مغرورانه ادعاء دارد: «مکتب الهی این انحصار را شکسته است» و از قید و بند انسانیت آزاد است، فقط در مقابل نیروی گم و موهوم و خرافی ماوراءالطبیعه است که خود را می بازد و برده می شود، در غیر آن، هیچ احترام و اهمیتی به انسان و انسانیت نمی دهد، صرف آن گاه در مقابل انسان زانو می زند که؛ منافع مادی اش تقاضا نماید!! و مسؤلیت آن زمانی برایش معنا پیدا می کند که شکمش خالی باشد، ولی متأسفانه باید گفت: تا زمانی که زنجیر و زندان مذهب و دین و خدا وجود داشته باشد، شکم مبلغین مذهب و خدا هیچ وقت خالی نمی شود و همیشه از خون انسان ها تغذیه می کنند!!

اما ما در این جا برای این که باز هم ثابت کنیم اولاً: جناب مطهری با تمام افاده فروشی و علامه مآبی هایش، هنوز از «مسؤلیت» و «انحصار»، حتا از لحاظ معنای واقعی کلمه هم چیزی نفهمیده است، فقط یکی دو مثال زنده و روشن از مسائلی که همه روزه با آنها دست در گریبانیم، آورده و «انحصار» را برای جناب شان معنا می کنم. و در آخر عریضه ای که این پوده گوی لفاظ با کلمات درهم و برهم بر سر خود کرده است، نیز خدمت خواننده های عزیز عرض خواهم کرد.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالَةً مُّبِينًا» (قرآن، آیت ۳۶، سوره احزاب)

ترجمه: «هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست و هرکس نافرمانی خدا و رسول کند به گمراهی سختی افتاده است»

آیت بالا را محمد زمانی از شکمش در آورد، که می خواست زینب، بنت جحش، دختر عمه اش را به عقد زید، پسر خوانده اش در آورد، ولی زینب و برادرش عبدالله هر دو مخالف این ازدواج بودند، زینب می گفت: «او از اشراف قریش است و با غلام آزاد شده که حالا ثروت و سرمایه خوبی به هم زده بود و از سرمایه داران عرب آن روز به شمار می رفت و ثروتش برای محمد از اهمیت خاصی برخوردار می توانست باشد. توضیح از س.رها {ازدواج نخواهد کرد.» (دکتور روشنگر، باز شناسی قرآن، ص ۲۷۷، نشر نیما)

این وصد ها آیت و سوره و احکام از این قبیل می توان یافت که در طی آنها، کوچکترین اراده و اختیاری هم که یک انسان مذهبی می توانست داشته باشد، از او می گیرد و انسان را همچون برده بی اختیار و یک رقاصه کوکی ثابت می سازد که کنترل آن از ماوراء طبیعت و انسان ها می شود!! و درد آور تر از آن، چیزی که ما در این آیت می بینیم، سلب اختیار و یا به گفته عربی: «تفوض» را مطلقاً از زن گرفتن است و زن در اینجا چیزی نیست جز یک ابزار بی

روح و غیر حیه که فقط طبق میل وخواست مرد می تواند غرائض شهوانی مرد را رفع بکند و برایش چوچه بزاید ویک برده مطلق برای مرد باشد!! وزن در مکتب الهی واز آن جمله دین اسلام، حیثیت جز «کشتزار مرد را ندارد» که مرد «هروقت خواست، می تواند در کشتزار خود داخل شود» و رفع غریزه کند:

«نساؤکم حرث لکم فأتو حرثکم انی سنتم» (آیت ۲۲۳، سوره بقره، نقل از بازشناسی قرآن)

ترجمه: «زنان شما کشتزارهای شما هستند، پس به هر نحوی که میل دارید برای کشت در آنها درآئید»

و در آیت ۲۲۸ سوره بقره چنین آمده است:

«ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه والله عزیز حکیم»

ترجمه: «وزنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنان که شوهران را بر زنان، لیکن مردان را بر زنان برتری

خواهد بود و خدا بر همه چیز توانا و به همه امور دانا است» (تکیه از س. رها است)

آیا زنی که در هیچ چیزی خود کمتر از مرد نبوده و هیچ عملی نیست که مرد بتواند آن را انجام دهد ولی زن از انجام دادن آن عاجز باشد، نیست و... چنین موجودی را صرفاً به خاطر جنسیتش از همه چیزش محروم ساخته و به کشتزار مرد تبدیل کند، خودش انحصار نیست؟ آیا این عمل هزار ها بار بدتر از انحصار نیست؟! آیا این زندانی کردن مطلق نیم نفوسی از جامعه نیست؟! آیا این «کشتزار» پنداشتن زن برای مرد، پائین آوردن حیثیت و مقام زن در حد یک حیوان بی شعور و بی زبان نیست!!!

و این که می گوید: «هیچ مرد وزن مؤمنی را در کاری که خدا ورسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست» خودش به غیر از انحصار مطلق، دیگر چه معنای می تواند داشته باشد؟! آیا انحصار در قاموس «مکتب الهی» و از آن جمله «اسلام»، به چه چیزی گفته می شود؟

انسان ها فقط با عمل شان و کردار شان است که می توانند تفاوت ها را ایجاد کنند و فقط با عمل شان است که می توانند بدی ها و خوبی ها را به وجود بیاورند، در صورتی که اجازه این کار نیز از انسان گرفته شود، آیا در آن انسان دیگر به جز یک گلابیاتور بی اراده و یک ابزار بدون اختیار، دیگر چیزی باقی می ماند؟! آیا جناب مطهری چقدر پست و ذلیل شده است که این کلان ترین «انحصار» را نادیده گرفته و غرو لند می کند: «مکتب مادی مکتب انحصار است»!!! در غیر آن، آیا «انحصار» شاخ دارد یا دم، که مطهری آن را در خود و در مکتبش نمی بیند!!!

آیا همین که محمد می خواست دختر عمه اش را که حتماً از لحاظ قید و بندهای مزخرف اسلامی نیز با محمد فاصله ای زیاد دارد، به شخص مورد علاقه خود بدهد و از آن طریق به مال و منال شوهر دختر عمه اش برسد، خود، به جز انحصار و انقیاد چیزی دیگری است؟! دختری که خودش حق انتخاب باید داشته باشد و حق چگونگی زندگی کردن باید داشته باشد و خلاصه منحصیث یک انسان، از حقوق انسانی برخوردار باشد، تمام آن را به پای غرائض محمد و اسلامش و نفع تجارتهای محمد قربانی کردن، به جز توهین و تحقیر انسانیت چیزی دیگری بوده می تواند؟! و آیا سلب کردن تمام حقوق یک انسان از او و خلاف میل و علاقه و خواست او، و مطابق میل و خواست و منافع خود عمل کردن، و آن را تعمیم دادن در تمام مناسبات دین و پیروان دینش، بدترین و شرم آورترین انحصار بوده نمی تواند!!!

مطهری فقط از سر تقفن خواسته است بگوید: «مکتب مادی مکتب انحصار است و مکتب الهی مکتب ضد انحصار» ولی هیچ گاهی قادر به ثبوت این ادعای مضحک و بی شرمانه اش شده نمی تواند و با هر بار هرزه لائی، فقط آبروی خود و مکتبش را می برد و بس.

در دین اسلام یک مرد حق دارد تا چهار زن را همچون «کشتزار» در اختیار داشته باشد. که محمد از این امر مستثنا است، چون در یک زمان بیشتر از چهار زن داشت. ولی زن بیچاره فقط می تواند به عنوان «کشتزار» یک مرد باشد و بردگی یک مرد را کند و در همه حالات دیگر نصف مرد حساب شود نه یک انسان کامل، آیا این قربانی کردن زندگی،

ارزش های زندگی و حقوقی که یک انسان در زندگی خود دارد، در پیش پای انسان دیگر، خودش به جز انحصار مطلق و ننگین ترین قانون انحصاری، می تواند چیزی دیگری باشد؟!!

آیا همین که مسلمانان می گویند: «دین اسلام بهترین دین و آخرین دین است» به جز انحصار، آیا حقیقت دیگری را می تواند تداعی کند؟!!

گالیله، جوردانو برونو، تقی ارانی، خسروگل سرخی و هزاران انسان پاکباز و متفکر چرا به شکل قرون وسطائی و تفتیش عقاید پاپیزم، وحشیانه و حیوان صفتانه به جوخه های اعدام سپرده شدند؟! مظهری جز یک جواب ندارد که بدهد، و آن هم این که: آنها به ضد اعتقادات مذهبی شوریده بودند و مذهب را تحقیر می کردند، بلی گناه آنها دقیقاً همین بی پرده ساختن روی سیاه و وحشت ناک مذهب بود و می خواستند برای مردم خود ثابت کنند که؛ مذهب فقط مستمسکی است برای دریدن من و تو، و خدا سراب بیست جهت این که بتواند ما و شما را به گرسنه ماندن قناعت دهند و شعار دهند: «قناعت بهترین سرمایه است.» آیا این وحشیگری و حیوان صفتی، که کوچکترین اعمال ضد مذهب خود را بر نتافته و بلافاصله حکم تکفیر و اعدام و سنگسار انسان هارا صادر کند، آیا به جز انحصار چیزی دیگری است که مظهری باتمام آنها، ناشیانه ندا سر می دهد: «مکتب الهی مکتب ضد انحصار است؟! آیا این ضد انحصار بودنش در کجاست؟! مظهری و امثالهم در تمام عمر شان با دهان کف آلود و دستان خون چکان فریاد زدند: مسیحیت دین تسلیم و بردگی، یهودیت دین نژادی و قوم پرستی، بودائیت اصلاً دین نیست، برای این که خدای خیالی و آسمانی ندارد و...، کمونیزم، که یک نظام است و آن هم نظام منظم مادی و اقتصادی، فقط جنبه ایدئولوژیکش را دیده و آن را درک هم نتوانسته، صدا سر می دهند: کمونیزم دشمن خدا و دشمن مذهب، اگرستانسیالیزم سرنوشتی را که خدا برای انسان مقدر ساخته است از بین می برد، او مانیزم نیز با خدا دشمنی دارد و... از بین تمام این ها فقط «اسلام» است که گل بی خار است و از همه بدی ها و زشتی ها و کمبودی ها و نارسائی ها و اشتباهات و وحشی گری ها و حیوان صفتی ها و زوال صفتی ها و انحصارات و قید و بند ها و... و... بری است و سرتاپا خوبی است و محبت است و آزادی است و عدالت است و برابری است و وفور نعمات!! و هرآن چه خوبی و نیکی در جهان یافت می شود، اسلام همه را یکجا در خود دارد و بیرون از اسلام هیچ چیز خوب و نیک یافت نمی شود!! آیا چه نوع عینک و نقابی باید پوشید تا اولاً مانند مظهری، این انحصار مطلق را ندیده و چشم بر آن فروبست و در قدم دوم: به چه اندازه باید پست و حقیر شد و وجدان و حیثیت را فروخت تا باز هم همچون مظهری، به این دروغ بافی ها و چرندیات بافی ها و هذیان گوئی ها، باور کرد؟!!

مظهری می گوید:

«انقلاب اسلامی- که برخلاف تصور شما انقلاب سر بود نه انقلاب شکم، انقلاب انسانی و فطری بود نه انقلاب طبقاتی»

(علل... ص ۳۸)

واز این جاست که می گویم این پوده لفاظ، این پرت و پلاگوی ویاوه سرا، هنوز معنای انحصار را نفهمیده است و ندانسته هیاهو راه اندازی می کند، واز این جمله چه خوب می توان عمق فاجعه را دید و فهمید که این کودکان های یاهو سرا تا چه حد بی عقل و لوده هستند و به چه اندازه با علم بی گانه اند و با واقعیت ها کینه می ورزند. مظهری فقط شنیده است که مارکسیزم یک علم است و یکی از خصوصیت های بارز کمونیزم نیز این است که؛ طبقاتی است و کمونیست ها توسط انقلاب، یک طبقه را، که حداقل نفوس جامعه را تشکیل می دهد و بر جامعه فرمان می راند، از قدرت به زیر کشیده و طبقه دیگر را که حداکثر نفوس جامعه را تشکیل داده و مولدین اصلی سرمایه را در خود دارد، با زور سر نیزه و انقلاب، از طبقه محکوم به طبقه حاکم تبدیل می کند، یعنی انقلاب طبقاتی انجام می دهد، و این انقلاب، چون برای یک طبقه است در مقابل طبقه دیگر، برای جناب مظهری انقلاب انحصاری شده است!!

وامصیبتا! از دست این طنز پرداز ها و کمیدین های مضحک، یا از دست این لوده های کودکان و بی عقل.

این جاهل بی مغز تشریح نداده است که؛ زمانی که یک انقلاب خصلت طبقاتی نداشته باشد و در مقابل یک طبقه دیگر صورت نگرفته باشد، پس چرا باید آن را انقلاب نامید؟؟!! در ساده ترین و ارتجاعی ترین قاموس هم که مطهری مراجعه می کرد، انقلاب را به معنای شورش و عصیان مردمی در مقابل عده ای مردمان دیگر، می یافت و دیگر باید می شرمید از این که با لفاظی بی معنا و مسخره، کشف یک «انقلاب فرا طبقاتی» را به خود اختصاص داده است. آیا این پوده گوئی ویاوه سرائی خیلی ننگین نیست که کسی آمده در یک جامعه ای که مشخصه اش گرگ و میش، قاتل و مقتول، ظالم و مظلوم، ارباب و برده، کارگر و صاحب کار و دهقان و فنودال باشد، از «انقلاب فطری و انسانی» حرف بزند؟! کسی نپرسید که «انقلاب فطری و انسانی» در مقابل کی و چرا؟!!

«در جامعه طبقاتی هر فرد به مثابه عضوی از یک طبقه معین زندگی می کند و هیچ فکر و اندیشه ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد» (مائوتسه دون) و در این صورت، آیا این «انقلاب فطری و انسانی» فرا طبقاتی مطهری را نمی شود صرفاً به حساب کودن بودن جناب شان و عدم درک شان از طبقه و انقلاب دانست؟؟!!

بارک الله، خدا حسابش را در بهشت برین یک حور مقبول و شهوت انگیز و یک غلمان بی ریش و سفید رخ، نصیب مطهری کند که چه یک کشف عظیم و بی سابقه ای در تاریخ کرده است!! هنوز که تقریباً دو قرن از مکتب علمی و طبقاتی مارکسیزم می گذرد، و انقلاب های سوسیالیستی متعددی هم صورت گرفته اند، هیچ کسی حتا شک هم نکرده بود که این مکتب و این انقلاب طبقاتی است و به این دلیل یک مکتب و یک انقلاب انحصاری است(؟؟!!)، و اسلام آقای مطهری که انقلابش شاید علیه دیو و پری بوده باشد، طبقاتی نیست و به این دلیل، بر مارکسیزم برتری دارد!! واقعاً شگفت زده شدم از این کشف ثقیل الباور مطهری!!

حالا فهمیدم که چون؛ مارکسیزم به دفاع از توده های بی دفاع برخاسته و علیه عده محدود و معدودی که باچوشیدن خون توده ها و به قیمت به بردگی کشیدن انسان ها، بالای توده ها حکومت می کنند و جنایت می آفرینند و همچون زالو از خون توده ها تغذیه می کنند و اختاپوس وار زندگی توده ها را به بردگی کشانیده اند، و به جهمی تبدیل کرده اند، شورش کرده است و صف هارا مشخص کرده است و شعار می دهد:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود

کشمکش را بر سر فقر و غناء باید نمود

در صف حزب فقیران اغنیاء کردند جای

این دو صف را کاملاً از هم جدا باید نمود

این بنای کهنه پوسیده ویران گشته است

جای آن با طرح نو از نو بنا باید نمود

(فرخی یزدی)

بنابراین خصوصیتش، که چون برای یک طبقه است، مکتب انحصار است و انقلاب انحصاری می کند، باید از آن متنفر بود!!(؟؟؟؟)

خیلی جالب است، مردم همگی قیل از این فکر می کردند که؛ مکتب مارکسیزم در مقابل دیو و پری جبهه سازی کرده است و با جنیبات مقابله دارند و در مقابل انسان ها بی تفاوت است و همه را به یک چشم می نگرد، و فقط امروز است که جناب مطهری با نبوغ خاص خودش(!!) و بعد از تأمل زیاد و بارداری و حاملگی، بالاخره نوزادش را زانید و گفت: «مارکسیزم یک مکتب طبقاتی است، و چون در خدمت یک طبقه است، پس انحصاری است!!» باورش مشکل است که این کشف را مطهری به تنهایی انجام داده باشد، من فکر می کنم که خدای موهوم و مزخرف مطهری و محمد دروغ باف و نیرنگ بازش نیز در این کشف با مطهری هم دست و هم کار باید باشند!!

«بعضی افراد از این که می توانند در مسائل تردید کنند لذت می برند و آخرین منزل سیر فکری خود را تردید و دو دلی می دانند. این حالت، حالت بسیار خطرناک است» (علل... ص ۴۸)

چه شد آقای مطهری که یکبارہ حتا تردید و دو دلی را برای مردمان خطرناک دانستی!!!
من گمان می کنم که دُم خروس انحصار از پشت این حرف های گهربارت نمایان است!!
در غیر آن، مگر تردید و دو دلی در باره یک مسأله چه بدی دارد و چه خطری متوجه چنین کسان متردد خواهد شد!!!
به جز جوخه اعدام ولایت فقیه و رفقای جان جانی خودت!!!
توکه می گفتی «مکتب الهی مکتب ضد انحصار است» پس نگرانی ات از چه بابت است که دربارہ اشخاص متردد از خود اظهار می داری!!!

جائی که انحصار نباشد، پس چرا خطر متوجه انسان های دو دل باید شد!!!
این کودن از بسکه دروغ باف و کھیل است، مارکسیزم را به خاطر این که یک مکتب طبقاتی است، مکتب انحصاری می خواند- که زبیده است به هذیان گوئی این لوده یک خنده سر داد- و مکتب الهی را به زعم خودش، یک مکتب ضد انحصاری. ولی چه زود همانند همپالگانش، تف خود را پس لیسیده و مکتبی را که ضد انحصار می خواند، فقط به خاطر این که بعضی ها در باره بعضی مسائل از خود تردد نشان می دهند و همه چیز را- مثلاً دین اسلام و لاطانات این دین را- سر بسته و بدون پرسش و پاسخ در بست نمی پذیرند و سؤال هائی در این ارتباط عنوان می کنند، خطر را متوجه آن کسان می کند و یک باره از «ضدانحصاری» بودنش به جز یک دروغ و لاف و لاطانات چیزی دیگری نمانده و باد هوا می گردد!!

کسی که داعیه دار یک مکتب «ضد انحصار» است!!، از سر عقل زیاد و یا کودنی بی نهایت، دربارہ این مکتب ضد انحصاری اش دوباره این طور در افشانی می کند:

«همه اشیاء بدون استثناء مظهر قدرت و علم و حکمت و اراده و مشیت اویند {منظور از «او» «خدا» است. توضیح از س.رها است} و آیت و حکایت کمال و جمال و جلال او می باشد» (علل... ص ۶۲ تکیه از س.رها است)
این هم از «ضد انحصار» بودن مکتب مطهری، که همه را بدون این که استثنائی در کار باشد، فقط مظهر اراده یک موجود بی وجود و خرافی بیندارد. با این وجود حتا کاریکاتوری از «ضد انحصار» هم که باشد، در این مکتب یافت خواهد شد!!! حتا برای سنگسار کردنش!!!

بنیم که جناب مطهری دیگر چه چیزی از این مکتب «ضد انحصار»ش برای ما نوشته است:
«خدا شناسی به این معنا است که تمام مجموعه طبیعت از اول تا به آخر، یک واحد کار است و همه مجموعاً کار خداست؛ نه این که جزئی از این کار را بگوییم» (علل... ص ۶۳ تکیه از س.رها است)

نه نه ما هم از شما جزء جزء نخواستیم و همین که گفتید «تمام مجموعه طبیعت» مطلب روشن شد و فهمیدیم که این خدای خنده دار و مضحک چقدر قدرت و عظمت باید داشته باشد و مهم تر از آن، فهمیدیم که درک شما از «انحصار» و «ضد انحصار» چقدر است و از این مقولات چه فهمیده اید!!

در این جا می خواهم در سطح بچه های صنف اول و دوم مکتب، «انحصار» را برای مطهری معنا کنم:
انحصار یعنی محدود بودن، مخصوص بودن چیزی به کسی، در تنگنا افتیدن، چیزی فقط در اختیار کس مشخص بودن و دقیقاً حدود و ثغور تعیین کردن برای اشیاء، تفکر، مادیات، تولیدات و... در مقابل اشخاص و اشیای دیگر.
با این وجود، جناب مطهری اگر روح مطهر شما ناراحت نمی شود، اجازه بدهید که این بنده خداناباور و کافر بگوید:
اسلام، که یکی از خرافه ترین مذہب است و یکی از بی پایه ترین اصول ایدالیزم مربوط آن می شود، چیزی نیست به

جز یک مکتب جعل و اکاذیب، و به معنای یک مکتب چیزی نیست جز یک زندان قید و تاریک با حصار های آسمان خراش و سرتاپا انحصار و انحصار!!

مشخص است، زمانی که «همه اشیاء بدون استثناء مظهر قدرت و علم و حکمت و اراده و مشیت» خداوند باشد و «تمام مجموعه طبیعت از اول تا به آخر، یک واحد کار است و همه مجموعاً کار خدا» باشد، پس در این صورت، آیا چیزی هم برای انسان و انسانیت می ماند؟! و باتمام این ها، آیا دیگر چیزی هم برای «ضد انحصار»ی بودن می ماند؟!؟! در این جا نباید فاتحه «ضد انحصار»ی بودن را خواند؟!؟! مگر چه باقی مانده است که «همه اشیاء بدون استثناء» و «تمام مجموعه طبیعت» شامل آن نشده باشد، تا در باره آن، از انحصار و ضد انحصار سخن گفت؟!؟!

«سؤال از این که چرا علت نخستین، علت نخستین شد که در فلسفه غرب یک سؤال بلا جواب تلقی شده است {و در فلسفه شرق و هر کجای دیگر هم بلا جواب است، و امید که در بخش «علیت» برسر این مسأله بیشتر حرف بزنم- س.رها {سوالی است بی معنا. (علل...ص ۹۸)

این که آیا چنین سوالی هنوز جواب خود را گرفته است یا نه، در بخش «علیت» آرزو دارم تا در باره اش مفصل تر سخن بگویم، ولی این که می گوئی چنین سوالی بی معنا است، چرا؟! خوب بگذار بی معنا باشد، تو که گفتی مکتب الهی مکتب ضد انحصار است، چرا این اساسی ترین و مرکزی ترین سؤال را به این آسانی و راحتی بی معنا کشیدی؟!؟! مگر چه می شود که از یک مکتبی که به ادعای خودت هیچ انحصاری را نمی شناسد، یک سؤال بی معنا هم که باشد، پرسیده شود؟

زمانی که به این خز عبلات مطهری و هم کیشان دقت شود، به خوبی فهمیده می شود که از هیچ پایه و منطقی برخوردار نبوده و فقط از سر ناچار بودن و در دم مرگ بودن، مجبور می شوند که به هر سو دست و پا بزنند و بیهوده کوشش کنند تا خود را از مرگ حتمی نجات دهند، آیا این به راستی لودگی و حماقت و جهالت و رذالت نیست که تمام کون و فساد را متعلق به خدا و اراده خدا بدانند و بار دیگر با بی شرمی تمام، از «ضد انحصار»ی بودن مکتب شان داد بزنند؟!؟! فقط کافیسیت پرسیده شود؛ چه چیزی باقی مانده است که مربوط خدا و اراده خدای موهوم نشده است و هنوز از «انحصار» مصون است که ایدالیزم، و از آن جمله دین اسلام نمی خواهد سایه شوم خدا بالای آن چیز مصون مانده از انحصار گسترده شود؟!؟!

ادامه دارد...